

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ژان میشل ورنوشه- Jean-Michel Vernochet

برگردان از: حمید محوی

۲۸ می ۲۰۱۳



ایران، تخریب ضروری

بخش ۱



ژان میشل ورنوشه نویسنده، منتقد، روزنامه نگار تجسسی و جغرافیای سیاسی شناس فرانسوی ۶ سپتمبر ۱۹۴۷ در پاریس در محله بلویل به دنیا آمد. او در «بلگوسفر» خوانندگان زیادی دارد. کتاب حاضر، «ایران، تخریب ضروری» در بهار ۲۰۱۲ نوشته شده است. ورنوشه پیش از این کتاب «اسلام انقلابی» را به همکاری ایلچ رامیرز سانچز به سال ۲۰۰۳ منتشر کرد. در مورد زندگینامه او می توانیم یادآوری کنیم که او نوه لئون گوستاو ورنوشه یکی از اعضای بنیانگذار حزب کمونیست فرانسه طی ۲۵ دسمبر ۱۹۲۰ است، پس از چند بار مسافرت به اتحاد جماهیر شوروی، خیلی

زود پشت صحنه را دید و از حزب کمونیست فاصله گرفت. ژان میشل ورنوشه نوۀ دکتر پل کامو، پزشک بی‌نویان است که در خیابان جمهوری در لیلایس فعالیت می‌کرد.



پیشگفتار مترجم

در اینجا بر آن هستم تا به جای معرفی کتاب چنان که در سنت پیشگفتار نویسی وجود دارد، از انگیزه‌های شخصی خودم برای انتخاب چنین کتابی از بین تازه‌های انتشارات فرانسوی مطالبی بنویسم. نخستین انگیزه من برای انتخاب چنین کتابی، همان‌گونه که احتمالاً می‌توانید حدس بزنید به عنوان تحریک‌آمیز کتاب باز می‌گردد: «ایران، تخریب ضروری».

با این وجود انگیزه‌های دیگری نیز برای ترجمه این کتاب وجود داشت که به موضوع و طرح گاهنامه هنر و مبارزه و وبلاگ‌های دیگر من مرتبط می‌باشد، به ویژه در رابطه با میان فرهنگی ایران - خاصه میان فرهنگی ایران و فرانسه. از دیدگاه من، این میان فرهنگی با همکاری اپوزیسیون‌های ایرانی از مدتها پیش، حتی از دوران رژیم سابق تا امروز در وضعیت ابتدال آمیزی به سر می‌برد، و هیچ آلترناتیو فرانسوی و یا ایرانی نیز در چشم انداز دیده نمی‌شود که بخواهد این وضعیت نامطلوب را تغییر دهد، و به آب راکدی تبدیل شده که طی دهه‌ها همچنان به حیات بی‌مایه خود ادامه می‌دهد، و می‌توانیم آن را - همان‌گونه که ژان میشل ورنوشه در تعریف «سیستم جهانی» یا «نظم نوین جهانی» یا «بازار آزاد جهانی» مطرح می‌کند - از تجلیات «اینرسی سیستمیک» بدانیم. در نتیجه، انگیزه من در فراسوی چنین فعالیت‌هایی ایجاد فاصله با گفتار و ترسیم چشم انداز‌هایی است که از محصولات آلترناتیو ساز اپوزیسیون‌های ایرانی در خارج از کشور بر می‌آید، که بی‌گمان در تبنانی و تداوم رسانه‌های امپریالیسم جهانی می‌باشد.

و باید اضافه کنم که تحت شرایط جهانی حاضر در رابطه با تهدیداتی که روی ایران تمرکز یافته، تصور نمی‌کنم بتوانم تفکیکی بین اپوزیسیون‌های ایرانی قائل شوم، حتی در برخی موارد که به رنگ سندیکائی و با دعاوی حمایت از منافع کارگران نیز آمیخته شده باشد. در این مورد یک مثال تازه شاید موضوع را روشنتر سازد، اخیراً ایملی دریافت کردم که حاوی «فراخوان سندیکاهای فرانسوی به حمایت از سندیکالیست‌های زندانی در ایران» بود و اعلام کرده بود که این تظاهرات «۱۳ جون ۲۰۱۳ در ژنو - مقابل دفتر سازمان جهانی کار - سازمان ملل متحد» برگزار خواهد شد. نخستین پرسشی که در اینجا باید مطرح کنیم، این است که چگونه می‌توانیم به تظاهرات مدافعان حقوق کارگران ایرانی برای آزاد سازی «کارگران در بند» باور داشته باشیم، در حالی که گویی دچار حافظه‌گزینشی شده‌باشند، فراموش می‌کنند که به خاطر قتل کارگران ماهر و متخصص ایرانی توسط سازمان‌های جاسوسی امریکا اعتراض کنند؟ پرسش بعدی به امور مالی چنین تظاهراتی مربوط می‌باشد. می‌دانیم که برخی از ایرانیانی که در پاریس زندگی می‌کنند و یا در

کشورهای دیگر (...). در این تظاهرات شرکت خواهند کرد - یعنی افرادی که ظاهراً از نظر اقتصادی در شرایطی نیستند که بتوانند مخارج چنین سفرهای لوکسی را متحمل شوند. در نتیجه همیشه این پرسش هست که چنین پشتیبانی هائی از کارگران ایرانی از کجا تأمین مالی می شود؟ و از سوی دیگر بد نیست به یاد داشته باشیم که یکی از مشخصات چنین تظاهراتی - در ژنو - برای پشتیبانی از کارگران ایرانی در ایران، همواره این توهم را در افکار عمومی دامن می زند که گوئی کارگران اروپائی و خاصه ایرانیانی که در اروپا زندگی می کنند نیازی به حمایت «سندیکالیستی» ندارند و از تمام حقوق شهروندی در اروپا برخوردار بوده و از هیچ گونه تبعیضی رنج نمی برند. البته از سندیکای «ث ژت» می توانیم سپاسگذار باشیم که دست کم خبر خودکشی محمد بهرامیان (کارگر ایرانی که تحت تأثیر آزار روانی در محیط حرفه اش - موزه لوور - خودش را از عمارت موزه به پائین پرتاب کرد و در گذشت) را در یکی از مرتجع ترین سایت های ایرانیان در فرانسه به آگاهی ما رساند. در نتیجه اگر ساز و کار میان فرهنگی- حاکم در جبهه اپوزیسیون به تحریف هنر و سرکوب هنر و حذف موضوع آموزش هنری و حذف دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر در متن میان فرهنگی ایران و جهان می انجامد، در عرصه سیاسی نیز می بینیم که این اپوزیسیون های ظاهراً متحد با کارگران و ظاهراً دموکراتیک و آزادیخواه و فداکار - که از پاریس به ژنو - «شهر جاسوسان سیا...» - می روند که برای آزادی سندیکالیست های در بند تظاهرات به پا کنند- در پیوند با سیاست سرکوب و تبعیض در خود اروپا علیه کارگران خارجی به ویژه کارگران و شهروندان غیر اروپائی (غالباً جهان سومی) همگام می شوند، و حضور «سازمان ملل متحد» نیز نباید ما را گول بزند. به این ساکنان پاریس که راهی ژنو شده اند پیشنهاد می کنم که در راه ژنو در هواپیما و یا قطار کتاب ژان- لو ایزامبر تحت عنوان «سازمان ملل متحد، خشونت انسانی» را همراه خودشان داشته باشند و نگاهی به محتوای آن بیندازند. کدام سازمان ملل متحد؟ کجا بود سازمان ملل متحد وقتی در محاصره عراق، تنها یک رقم آن ۵۰۰۰۰۰ مرگ و میر بین کودکان عراقی بود... سازمان ملل متحد در کدام گوری بود و هست که نمی بیند هواپیماهای رافال فرانسوی و اف ۱۸ امریکائی دائماً زن و بچه های افغان را زیر بمباران هایشان به آتش می کشند. و همین برنامه را نیز برای ایران خواب دیده اند. و بیش از ده سال است که مستقیماً و علناً سایه جنگ اتمی را بر جان و مال و زندگی مردم ایران گسترده اند، و همین افراد سخاوتمند و آزادیخواه که برای آزادی کارگران در بند، تظاهرات راه می اندازند، از سوی دیگر در سوریه از القاعده و سلفی مسلکان دفاع می کنند و برای ویران ساختن سوریه هورا می کشند، و به هر گونه نقدی که ماهیت جنایتکارانه بازار آزاد جهانی و نقش جنایتکارانه ایالات متحده و اروپا و شیخ قطری و نظایرشان را افشاء کند، فوراً اعتراض می کنند : «بشار دیکتاتور است». همان گونه که برای قتل بیش از ۱۶۰۰۰۰ نفر زن و بچه، پیر و جوان در لیبیا هورا کشیدند و تجاوز امپریالیستی را در نشریاتشان به عنوان انقلاب علیه «قذافی دیکتاتور» معرفی می کردند. این اپوزیسیون های به اصطلاح کمونیست و چپ افراطی دو آتشه، مشخصاً با طرح جمله «بشار اسد دیکتاتور است» در راستای سیاست رسانه دروغ های امپریالیستی حرکت می کنند. زیرا این جمله (بشار دیکتاتور است) به هرج و مرج و تخریب و کشتار امپریالیستی رنگ انقلابی می زند، که گوئی «مبارزه» توسط انقلابیان پیشگام علیه رژیم دیکتاتوری انجام گرفته و از سوی دیگر اهداف جغرافیای سیاسی، اقتصادی و انرژی را - به ویژه در رابطه با کشف جدید میادین گاز در سوریه و لوله های گاز ایران را که از عراق و سوریه عبور می کند را به فراموشی می سپارند که در واقع موضوع مرکزی تمام این سیاست جنایتکارانه است. در واقع اپوزیسیون های ایرانی به خوبی به این مسائل آگاه هستند ولی به قول معروف «مأمور معذور است». من امیدوار هستم که هم میهنان ایرانی من در اروپا بیش از پیش به ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی اپوزیسیون های ایرانی پی ببرند - حتی اگر با پرچم حزب کمونیست فرانسه و یا «ث ژت» سندیکای کمونیستهای فرانسه به میدان بیایند - وضعیت احزاب کمونیستی اروپا به هیچ عنوان روشن نیست و هیچگاه نباید گول تبلیغات آنها را بخورند.

هیچ کس طرفدار زندانی کردن کارگران و یا شکنجه افراد نیست، هیچ کس در مقابل مشکلات و ناعادالتی ها بی اعتناء نیست. ولی دشمنان ایران و دشمنان نوع بشر، یعنی بازار آزاد جهانی، لیبرالیسم به هرج و مرج، و به جنگ به عنوان بهترین نوع هرج و مرج نیازمند هستند، و تمام فعالیت های اپوزیسیون های ایرانی در غرب در همین راستا حرکت می کند. چنین وضعیتی مطمئناً برای آنهایی که خواهان فعالیت اجتماعی و مبارزه طبقاتی هستند، کار را دو چندان مشکل می سازد زیرا به راحتی می توانند جذب توطئه امپریالیستی شوند. از سوی دیگر حضور امپریالیسم به عنوان فرمان هدایت کننده اپوزیسیون ها، و حرفه ئی شدن تظاهرات در ژنو یا در واشینگتن و در هر جای دیگری، موجب شده است که کلیت اپوزیسیون به انحراف کشیده شود، چون که اعتبار مبارزان اجتماعی، با توجه به حرفه ئی شدن مبارزه اجتماعی و بودجه های پنتاگون، از این پس به آرمان انقلابی و سطح آگاهی و معلومات علمی و مبارز اجتماعی به عنوان پژوهشگر بستگی نداشته، و همین کافی خواهد بود که داوطلبان حرفه ئی گوش به فرمان باشند، فرامین را تکرار کند و در زمان و مکان مشخص شده ای حضور به هم رسانند.

چنان که می دانیم به طور کلی فرهنگ بورژوازی به عنوان فرهنگ طبقه حاکم به شکل بنیادی - همانگونه که برتولت برشت نیز می گوید - «فرهنگ ابتذال» است (در اینجا نمی دانم آیا ضرورتی نزد خواننده احتمالی در اینجا برای توضیح این ابتذال وجود دارد یا نه) ولی در مورد بورژوازی کمپرادور (طبقه ای که در دوران استعمار در کشورهای تحت سلطه به وجود آمد) به عنوان طبقه حاکم ایران این ابتذال به حد اکثر می رسد. و باید دانست - در هر صورت از دیدگاه من - که اپوزیسیون های ایرانی به شکل کاملاً متناقضی بارزترین نماینده این طبقه بی مایه می باشد حتی اگر ظاهراً در قدرت نباشند - به همین علت تقریباً تمام جریان هایی که در حال حاضر به اصطلاح به «اهل بلوا» تعلق دارند، جملگی ویروس های این طبقه مبتذل را باخود حمل می کنند. در مورد خصوصیات این طبقه [ابتذال حداکثر] می توانیم بگوئیم که با هر گونه کار و خلاقیت و تولید خصومت آشتی ناپذیری دارد، و تجلیات خفقان آور چنین فرهنگی را ما به روشنی با اندک آگاهی می توانیم در تمام عرصه های زندگی روزمره مشاهده و تجربه کنیم. این فرهنگ ابتذال، امروز با تمایلات هژمونیک و سیستمیک نظام جهانی نام دیگری نیز پیدا کرده است، و آن را ناتوی فرهنگی می نامند که امروز به شکل خطرناکی حتی در قالب و یا پوشش محافظ کارگری و یا دفاع از این و آن در راستای «ایران، تخریب ضروری» فعالیت و حرکت می کند. علاوه بر این همان گونه که در بالا مطرح کردم، حرفه ئی شدن عنوان «مخالف سیاسی» این ابتذال حداکثر را به ویژه در طیف ایرانیان خارج از کشور به شکل باز هم نامیدکننده تری به سیر قهقرائی محکوم کرده است. تلاش من همواره در بطن مبارزه و افشای [میان فرهنگی طبقات مبتذل در دوران جهانی سازی و اولترا لیبرالیسم - ناتوی فرهنگی] که نزد اپوزیسیون های مزدور و خائن بازشناسی کرده ام، روی ضرورت ایجاد میان فرهنگی دیگری تکیه داشته و همواره بر آن بوده ام تا نشان دهم که میان فرهنگی دیگری نیز خارج از محافظ قدرت و بودجه های میلیونی... ممکن می باشد. در نتیجه ترجمه چنین نوشته هایی مانند ژان میشل ورنوشه که به شکل رایگان، مثل تمام کتابهای دیگری که ترجمه کرده ام را می توانیم در چشم انداز مقابله با نظام جهانی و جریان های اپوزیسیون های ایرانی همگام با نظم نوین جهانی تعبیر کنیم.

[روی رایگان بودن کتاب تأکید می کنم زیرا به اعتقاد من با وجود انترنت دوران کتابفروشی به شکل سنتی به پایان رسیده - و یا باید به پایان رسد- و تمام کتابهای موجود در کتابخانه ها و کتابخانه های مجازی باید از طریق انترنت و به شکل رایگان در اختیار همگان قرار گیرد، و نویسندگان و مترجمان و پژوهشگران در اشکال دیگری حقوق خودشان را دریافت کنند.]

[در این مورد لازم به یادآوری می‌دانم که در راه مبارزه برای آزادی اینترنت و آزادی دسترسی به میراث فرهنگی برای عموم، چگونه در اوایل سال ۲۰۱۳ واکنش دادگاه ایالات متحده و فشار مراجع قانونی منجر به «خودکشی»(۴) آرون سواتزر شد(۱)].

در غیر این صورت انقلاب اینترنتی مانند تمام تحولات فنی و پیشرفتهای دیگر در چنگال جهان تجارت به میراث طبقاتی تبدیل خواهد شد و تنها در سطح یک دستگاه تبلیغاتی تنزل خواهد یافت. یعنی اتفاقی که به تدریج و به شکل خزنده در شرف تکوین است. این موضوع را به سادگی می‌توانید در مراجعاتمان به منابع یوتوب تجربه کنیم و ببینیم که تا چه اندازه پرونده‌های سمعی و بصری موجود به گروگان تبلیغات تجاری درآمده است. نه تنها به این دلیل که اینترنت به سامانه‌های امنیتی و حراستی ضمیمه شده، بلکه به این علت که توده‌ها، فرد فرد آنها بیش از پیش از طریق رسانه‌ها (رادیو، تلویزیون، سینما، اینترنت، و حتی تلفن شخصی و جعبه پست معمولی...) به تابلوهای تبلیغاتی برای جامعه مصرفی تبدیل شده‌اند. در نتیجه ما می‌توانیم مفهوم «دموکراتور» را (اصطلاحی که از تلفیق دموکراسی و دیکتاتوری در فرهنگ و اژگان علوم انسانی رایج شده و ژان میشل ورنوشه هوشمندانه و سخاوتمندانه از آن استفاده می‌کند) در زندگی روزمره به سادگی تجربه کنیم. تحمیل این همه تصویر و ادبیات صوتی مبتذل تبلیغاتی و تجاری به افراد، تلف کردن این همه وقت، و به گروگان گرفتن این همه منبع اطلاعاتی، اگر نامش دیکتاتوری نیست، اگر نامش «دموکراتور» نیست، پس نامش چیست؟

تأملات ژان میشل ورنوشه بسیاری از مسائل را در رابطه با نظم نوین جهانی - نظام سرمایه‌داری - روشن می‌سازد، و برای همگان آموزنده خواهد بود، با این وجود از دیدگاه من برای خوانندگان کنجکاو که می‌خواهند بدانند چرا «تخریب ایران یک ضرورت جهانی است» دست کم دو هوشدار را برای خواندن این نوشته ضروری می‌دانم.

ابتداء، برای پیشگیری از برخی واکنش‌های شتاب زده به ویژه نزد رفقای کمونیست خصوصاً مدافعان ستالین مانند رفیق ابراهیم شیری که از هم اکنون سرنوشت کمونیسم و ساختمان سوسیالیستی آینده را به شکل بی‌برو برگردی به جوزف ستالین گره زده‌اند، باید بگویم که نویسنده ما در اینجا ژان میشل ورنوشه ضد کمونیست است، و من نیز برای نخستین بار است که یک نویسنده ضد کمونیست را ترجمه می‌کنم. با این وجود با کمی دقت به نوع انتقادهای او می‌بینیم - می‌توانیم نتیجه بگیریم - که انتقادات او خیلی به راحتی می‌توانست توسط یک فرد کمونیست مطرح شود. به عنوان مثال وقتی از تمرکز قدرت در دست یک عده معدود حرف می‌زند. البته مقایسه نظریه مارکسیستی و نئولیبرالیسم توسط ژان میشل ورنوشه احتمالاً کمی اغراق آمیز به نظر می‌رسد و فکر می‌کنم که خود او نیز به این موضوع آگاه است. از دیدگاه من چنین مقایسه‌ای احتمالاً به کمونیستها اجازه می‌دهد که به بهترین شکلی که می‌توانند در رویارویی با انتقادات مطرح شده خودشان را به آزمون بگذارند. از دیدگاه من حملات او به نظام کمونیستی واقعاً موجود در دوران شوروی به هیچ عنوان به تبلیغات ضد کمونیستی رایج در جبهه امپریالیستها شباهتی ندارد - آفتاب آمد دلیل آفتاب- زیرا او در این نوشته نظام سرمایه‌داری جهانی را افشاء می‌کند و همان گونه که در بالا اشاره کردم کمونیست‌ها می‌توانند از انتقادات وارده برای تدارک برنامه آینده آغاز ساختمان سوسیالیستی خودشان بهترین بهره‌برداری‌ها را انجام دهند.

نکته دیگری که در تحلیل ورنوشه می‌توانم به عنوان هوشدار برای خواننده این متن مطرح کنم، نوع نگاه او به مسائل است که یک نگاه ساختارگرا می‌باشد، و روند امور و نظم جهانی را خارج از سیطره انسان معرفی می‌کند. به عبارت دیگر اگر چه سیستم را افشاء می‌کند، و اگر چه از گروه اندکی حرف می‌زند که قدرت را به دست گرفته‌اند و از منافع خاصی دفاع می‌کنند، ولی شخصیت اصلی را خود سیستم می‌داند و نه طبقه. و علاوه بر این جای مبارزه طبقاتی و مقاومت ملت‌ها و جایگاه خود انسان به عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی نیز خالی به نظر می‌رسد.

با این وجود نگاه ساختارگرایی که ورنوشه در این نوشته تدارک دیده است، می تواند تا حدودی بخشی از واقعیت را نشان دهد، و فکر می کنم نباید (ناعادلانه است و به نفع ما به عنوان پژوهشگر نیست) که با برجسب ساختارگرا، نظریه و با آن کتاب ورنوشه را کنار بگذاریم.

نوشته های ژان میشل ورنوشه جغرافیای سیاسی شناس، خیلی از مطالب رایج در جبهه به اصطلاح اپوزیسیون ایران در خارج از کشور و طیف لیبرال و گزارشات روزمره ای که ما در نشریات می خوانیم را از دریچه دیگری به ما نشان می دهد. و آرزوی من این است که تمام خوانندگان پس از خواندن این کتاب ابزار تازه ای برای تحلیل مسائل در اختیار داشته باشند و تفاوت ها را ببینند. به عنوان مثال موضوع اختلافات قومی و ملی یکی از مباحث دائمی می باشد. ورنوشه نشان می دهد که تا چه اندازه دولت های مستقل که در و پنجره هایشان را به روی بازار آزاد جهانی باز نکنند می توانند مورد تهاجم و تهدید قرار گیرند. و حتی اگر در و پنجره هایشان را نیز باز کنند، تغییری نمی کند زیرا که در هر صورت نیاز نظام جهانی به هرج و مرج و جنگ و ویرانی و آدمکشی - برای تسلط بر منابع - ممکن است که کشورها را به کام دیو ویرانگر - اولترا لیبرالیسم آنگلساکسون - بکشاند، تماماً از یک تمایل واحد الهام می گیرد که ژان میشل ورنوشه در باره آن می نویسد: «درنده خوئی خونسردانه عاملان اقتصادی و بازارهای آزاد علیه هر گونه مانع قانونی» (ص ۶۴ در متن اصلی و ۳۹ در ترجمه فارسی). با این حساب می بینیم که به عنوان مثال، ورود برخی نامزدهای ریاست جمهوری در ایران که گوئی می توانند سرمنشأ تحول خاصی در وضعیت تهدیداتی باشند که روی ایران سنگینی می کند، با توجه به سرشت نظام جهانی، باور به آنها اندکی ساده لوحانه خواهد بود که به عنوان مثال ایرانی ها با ترمیم مدیریت و یا با تغییر سیاست در این و یا آن زمینه رفع تهدید کنند. تنها موضوعی که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد، بر اساس نظریات ورنوشه، این است که استفاده از نیروی نظامی (در حال حاضر جنگ چریکی و سرّی نظیر آنچه در لیبیا اتفاق افتاد و یا آنچه در سوریه در شرف تکوین است) برای تخریب و ایجاد هرج و مرج جهت تضمین تداوم حیات بازار آزاد جهانی و نظام نوین جهانی ضروری بوده و یک امر رایج به نظر می رسد.

در نتیجه این کتاب می تواند، چشم انداز دیگری را از دریچه دیگری برای ما باز کند و نشان دهد که هرگز و یا تقریباً هرگز در گفتار اپوزیسیون های ایرانی و یا حتی اپوزیسیون ایرانی نمی توانیم بیاییم. به ویژه از این جهت که اپوزیسیون های ایرانی مانند روانکاواها که همواره فرد را جدا از جامعه در مرکز توجه خود قرار می دهند، و یا بهتر بگویم، تمام ناسازگاری ها و اختلالات را متوجه فرد و گذشته او می دانند، و از دیدگاه آنها نظام اجتماعی هیچ عیب و ایرادی ندارد ... و از نظام طبقاتی و پیامدهای روانی چنین وضعیتی برای افراد رفع مسئولیت می کنند - اپوزیسیون ها نیز بر این اساس رویکرد مشابهی نسبت به جمهوری اسلامی ایران دارند، که ایران مقصر است، جنگ طلب است و نمی تواند خودش را با قوانین متعالی جهانی و غربی - دموکراتیک - تطبیق بدهد و این آنها هستند که می توانند به ضروریات جهان مدرن و پیشرفته امروز پاسخ بگویند. در نتیجه هر موضوعی خارج از این بینش دوگانه و کاملاً محدود، مردود اعلام می شود و وضعیت به شکلی است که رسماً باید از اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور بپرسیم که آیا ما از حق نشریه آزاد برخوردار هستیم یا نه. بی آن که به همکاری با رژیم شکنجه گر... متهم شویم؟ آیا ما نیز حق داریم حقیقت را در مورد جهان پیرامونمان بدانیم؟

تحلیل ژان میشل ورنوشه، تا حدود خیلی زیادی می تواند توهمات ما افرادی که تحت تأثیر گفتار اپوزیسیون های ایرانی و رسانه های امپریالیستی هستیم را به شکل قابل ملاحظه ای متحول سازد.

«ایران، تخریب ضروری» به شکل قطعات کوتاه به تدریج منتشر خواهد شد. این کتاب در آینده احتمالاً به یاری دوستانی که امکان فنی انتشاراتی در اینترنت دارند در یک پرونده مستقل به شکل رایگان در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

پی نوشت :

(۱) آزادی اینترنت و اصلاحات حقوق نویسندگان : مرگ مظنون آرون سوارتز. نوشته استفان لاندمن

۲۸ جنوری ۲۰۱۳. منتشر شده در همین پورتال

<http://www.afgazad.com/Elmi/012813-T-HM-Marge-Maznone-Aaron-Sowartz.pdf>

گاهنامه هنر و مبارزه

۲۷ می ۲۰۱۳